

پرونده شرق

و

اخلاق حرفه ای «شرقی»

رامین احمدی

چگونه شرق بسته شد

روز دوشنبه ۱۵ مرداد ۱۳۸۶ روزنامه کیهان خبر داد: «روزنامه ی شرق به بهانه یک گفتگوی فرهنگی، دیدگاههای رییس سازمان همجنس گرایان ایران را منتشر کرد. این روزنامه در شماره شنبه مورخ ۱۳ تیر ۸۶ خود یک صفحه کامل را به نشر دیدگاههای ساقی - ق اختصاص داد. ساقی - ق، یک زن ضد انقلابی فراری است که اکنون و در آستانه پنجاه سالگی در کانادا اقامت دارد. روزنامه شرق در حالی گفتگوی رییس سازمان همجنس گرایان ایران را در یک صفحه منتشر کرد، که حتی رسانه های خارجی به دلیل اوج هرزگی اشعار و داستانهای او از انتشار خبر و گزارش پیرامون آن خودداری کردند. . . روزنامه شرق که خیال میکند حرفه ای ترین روزنامه ایران است دیروز با انتشار خبری کوتاه مدعی شد که خوانندگان روزنامه آنان را از اشتباهشان آگاه کرده اند! اما ناظران رسانه ای با ارزیابی شخصیت مصاحبه کننده و خبرنگاران این روزنامه معتقدند که روزنامه شرق با آگاهی از شخصیت پورنو، هویت جنسی بیمار و دیدگاههای معاند سیاسی این همجنس باز با وی مصاحبه کرده است.»

به گردن گرفتن «جرم»

خبر روزنامه کیهان طبق معمولی قربانی تازه ای را نوید میداد. «ساقی ق»، ساقی قهرمان بود و وجه اصلی حمله، متوجه او، گناهان او، ضد انقلابی بودن، فراری بودن، پنجاه ساله بودن، اقامت در کانادا، هرزه گری جنسی و فکری عنوان شده بود. کیهان هویت جنسی او را بیمار تشخیص داده بود و روزنامه شرق را متهم به اختصاص دادن یک صفحه به دیدگاههای ساقی قهرمان کرده بود. در واقع از بین همه اتهامات عنوان شده، فقط پنجاه سالگی ساقی، اقامت او در کانادا، و مصاحبه یک صفحه ای شرق بیان حقیقت بود. شرق توقیف شد اما جامعه میبایست می پذیرفت که جرمی به وقوع پیوسته است. هیات نظارت بر مطبوعات نوشت که «چاپ مصاحبه با یکی از عناصر ضدانقلاب و مروج همجنس بازی که بر این فسق علنی اشتهار دارد و در

این مصاحبه نیز مکنونات قلبی خود را آشکار کرده» دلیل توقیف شرق است. غلامعلی حدادعادل رییس مجلس شورای اسلامی نیز آب پاکی را روی دست مطبوعات ریخت، «عمل روزنامه شرق به هیچ وجه قابل توجیه نیست و من به جامعه ی مطبوعاتی توصیه میکنم که به جای محکوم کردن توقیف روزنامه شرق، درج آن مصاحبه در این روزنامه را محکوم کنند.» محمد علی ابطحی نوشت، «خود هیات نظارت بهتر از دیگران میدانند که از این اشتباهات در روزنامه پیش میاید و تنها راه حل آن هم در شرایط طبیعی عذرخواهی و توضیح فوری مسئولان روزنامه است.»

درست مانند پرونده امیر انتظام در ۲۵ سال پیش، حکومتگران هم قربانی خود را انتخاب و هم جامعه روشنفکری را مامور توجیه سیاست سرکوب خود کرده بودند. «روشنفکران» اصلاح طلب ما از پس این ماموریت مهم به خوبی برآمدند. مهدی رحمانیان مدیر مسئول روزنامه شرق در پاسخ خبرنگار رجانیوز که، «آیا قبول دارید مصاحبه با یک شاعره همجنس باز کار نادرستی است؟»، تاکید کرد، «اگر من میدانستم قبلاً، این کار را نمیکردم. دلیلش هم این است که همان شب در همین صفحه یک مصاحبه دیگری با خانم دیگری به نام شهرنوش پارسی پور بود که وی را میشناختم و آن مصاحبه را حذف کردیم.» وی با اشاره به ساقی قهرمان خاطر نشان کرد، «ایشان هم یک آدمی است که صرف نظر از ویژگی های منفی که دارد ولی شعر میگوید. یکی از افرادی که نیروی ثابت ما نیست مصاحبه ای کرده و به مجموعه ی ما داده است و ما هم بدون شناختی که از این فرد داشتیم مصاحبه را کار کردیم. بعداً فهمیدیم اینگونه است هم عذرخواهی کردیم.»

کمتر کسی در جامعه روشنفکری داخل و یا خارج از کشور نسبت به این همکاری مدیر مسئول شرق و عده ای از نویسندگان یا حکومت برای سرکوب و توجیه سرکوب عکس العمل نشان داد. اغلب نسب به اظهارات بالا احساس احترام و دلسوزی برای گوینده ش را داشتند. ایشان زیر فشار بود. ایشان قصد داشتند هرطور شده دوباره روزنامه شان را نجات دهند و برای چنین هدف والایی گفتن چند کلمه که حاکمان را خوش آید ولو اینکه اساس و اسباب حرفه روزنامه نگاری را زیر پا گذارد چه اشکالی دارد!

اخلاق روزنامه نگاری «اصلاح طلب»

کسی نگفت که آن «خانم دیگر» که به همین سادگی حذف کردید شهرنوش پارسی پور، یکی از درخشانترین چهره های ادبیات معاصر ماست. کسی نگفت که اگر روزنامه نگاری فکر میکند نادرست است که با یک شاعره همجنس باز مصاحبه کند باید شغل روزنامه نگاری را رها کند و چنین کسی بهتر

است مدیر انتشارات و یا دفتر تبلیغات فیضیه یا واتیکان باشد. حرفه روزنامه نگاری چالش قدرت و نشان دادن گوشه هایی از واقعیت است که به مذاق قدرت سیاسی، مذهبی و یا اقتصادی خوش نیاید. کسی نپرسید که چرا و به چه دلیل ساقی قهرمان دارای ویژگی های منفی است و آقای مهدی رحمانیان و علی خامنه ای که بر منبر، هویت جنسی متفاوتی را تبلیغ میکنند و در خلوت آن کار دیگر میکنند یا نمیکند، دارای ویژگی های مثبت هستند.

کسی نگفت و نپرسید؛ چون در شرایط طبیعی عذرخواهی و توضیح فوری مسئولان ایجاب میکرد گناه و جرم را برعهده بگیرند و در حمله به ساقی قهرمان و همجنس گرایی با کیهان و رجانیوز و هیات نظارت بر مطبوعات و غلامعلی حداد عادل همراه شوند. در این کارزار «اصلاح طلبانه» هدف والای تجدید حیات بخشیدن به روزنامه وزین شرق وسیله را توجیه میکرد. فردای تعطیلی، رادیو زمانه از مجتبا پورحسن مصاحبه گر شرق پرسید، «با توجه به فعالیت ها و گرایش هایی که خانم قهرمان داشته اند و در نوشته هایشان به هرحال تا حدی منتشر شده شما پیش از آنکه مطلب را چاپ کنید فکر نمیکردید ممکن است حساسیت زاید شود؟» جواب: «راستش من فقط خبرنگارم که برای یک گروه کار می‌کردم. ما اصلا روشمان این نیست. نه میخواستیم مشکل ایجاد کنیم نه چیز دیگر. ما کارمان فرهنگی است.»

«کار فرهنگی» اصلاح طلبانه

مصاحبه گر شرق اما کارش فرهنگی نبود و گرنه به خبرنگار زمانه گوشزد میکرد که وظیفه هر دوی آنها حساسیت زایی و آنگاه حساسیت زدایی است. فرهنگ، به قول سلمان رشدی، در زبان انگلیسی همان کلمه ای است که ظرف رشد باکتری و ویروس در آزمایشگاه را نیز توصیف میکند یعنی "کالچر". کالچر محیط کشت است. در جامعه ای که فرهنگ غنی دارد محیط رشد همه جور زیستی فراهم است. هرچه گوناگونی و «ناخالصی» بیشتر باشد فرهنگ نیرومندتر است. با سانور و پاکسازی و خودسانسوری و رعایت و به سکوت برگزار کردن مطالب حساسیت زای، ما به فرهنگ نمی‌رسیم. به جامعه پادگانی و حکومت مذهبی و تفتیش عقاید میرسیم یعنی همین چیزی که اصلاح طلبان و محافظه کاران اسلامی تاکنون ساخته اند.

حاصل چنین جامعه ای کم فرهنگی، خبرنگاری است که مینویسد، «مصاحبه من با خانم ساقی قهرمان منجر به توقیف روزنامه شرق شد...» مصاحبه من با خانم ساقی قهرمان در مورد شعر بود و زبان شاعرانه. مصاحبه کاملا تخصصی و ادبی بود و در آن هیچ نشانی از مسائل جنسی نیست. گفت و گو درباره جنسیت در شعر

و زبان است و نه مسائل جنسی. اگر کسانی این موضوع ساده را نمیفهمند مشکل خودشان است و من بی تقصیرم.»

مشکلی اساسی مجتبا پورحسن همان مشکل قدرتمداران حاکم، مشکل حسین شریعتمداری و کیهان و رسالت و دیگران بود. یعنی: «... من اصلا فکر نمی کردم بانویی ۵۰ ساله با دو فرزند تمایلات همجنس خواهانه داشته باشد! این ندانستن من گویا دردسر ساز شده. اما انصاف بدهید من که نمیتوانم از تمام مصاحبه شوندگان بخوامم برگه عدم سوء پیشینه بیاورند! خانم ساقی قهرمان ۱۸ سال است که مادر است. در مخیله من نمیگنجید که ایشان چنین تمایلاتی داشته باشند. من هیچ علاقه ای به همجنس خواهی و گروهها و دستجات همجنس خواه نداشته و ندارم. کار من ادبیات است. تمام دغدغه من ادبیات است و به جز ادبیات به چیز دیگری فکر نمیکنم!»

سواد فرهنگی روزنامه نگار اصلاح طلب

به عبارت دیگر، روزنامه نگاران و روشنفکران ما و حاکمان مذهبی و اعمال کنندگان سانسور و سرکوب گران آزادی بیان وجه مشترکی مهم داشتند آنگاه که به هویت جنسی بانویی ۵۰ ساله با دو فرزند میرسید. اینجا البته میشد که الفبای «هویت جنسی» را برای این کودکان جامعه ایران توضیح داد و تشریح کرد که چرا زن بودن، ۵۰ ساله بودن و مادر بودن همه مختصاتی بیولوژیک است و نقش جنسی یا جنسیت (Gender) و هویت جنسی برساخته ای اجتماعی (social construct) است. اما واقعیت این بود که آنچه ساقی قهرمان را برای نظام حاکم و جامعه به اصطلاح روشنفکری ایران خطرناک میکرد همان پنجاه ساله بودن و مادر دو فرزند بودنش بود. نظام مسلط یعنی مجموعه حاکمان سیاسی و فرهنگی و غلامان حلقه به گوش آنها در رسانه ها در برابر مادر ۵۰ ساله و همجنس گرا برخی از سلاحهای نیرومند و معمول خود را از دست میداد.

چطور میتوان ادعای آشنایی با شعر داشت اما به فرانک اوهارا، آلن گینزبرگ، ویلیام اس باروز، لرد بایرون، لنگستون هیوز، والت ویتمن، فردریکو گارسیا لورکا، امیلی دیکسون و هویت جنسی آنها و هویت جنسی بیان شده در آثارشان هیچ علاقه ای نداشت. چطور میشود گفت ساقی قهرمان ۵۰ ساله به خاطر سنش و هویت جنسی اش شما را متعجب کرده اگر از آدرین ریچ، الیزابت بیشاپ و گروترد ستاین (استاد همینگوی)، از کنستانتین کاوافی شاعر نامدار یونان، یا از تنسی ویلیامز اثری در برابر چشمان متحیر شما و دنیای کوچک تان قرار گرفته بود. آخر ادبیات و فرهنگ که منحصر به روضه های قاریان سرقبر آقا نیست

. کار ادبیات حساسیت زایی است. حساس کردن جامعه است نسبت به آن چیزی که حساس نبوده. کار ادبیات رفتن به سراغ مناطق ممنوعه و خطوط قرمز و شکستن دیوارهایی است که مذهب و ایدئولوژی و سنت گرد آدمها کشیده اند. و گرنه اگر دنیا در این فرهنگ امتی خلاصه میشد که ناباکف هرگز «لولیتا» را نمی نوشت و ای ام فاستر «موریس» را خلق نمیکرد. که دی اچ لارنس قصه خانم چاترلی را نمیساخت. من از فرهنگ خودمان و شاعران کلاسیک و دهها شاعر و نویسندگی ایرانی تکفیر شده و بردار رفته نمیگویم. ادبیات و تاریخ کشور خودمان، پیش کش تان، حداقل ادبیات مدرن و معاصر دور و برتان را یک نگاه سرسری بکنید قبل از اینکه خود را "فرهنگی" و "ادیب" بخوانید. روزنامه نگاری حرفه ای را اینجا اصلا مطرح نمیکنم. دنیایی با آن فاصله دارید، نه تنها از این رو که نمیدانید فلان خبرنگار که عضو ثابت گروه شما نیست با چه کسی مصاحبه کرده است بلکه به خاطر آنکه با فلسفه روزنامه نگاری آزاد و تحقیق و چالش قدرت بکلی بیگانه اید، برای اینکه روزنامه نگار حرفه ای هرگز با توقیف کنندگان و سانسورچیان خود ابراز همدلی و همراهی نمیکند.

تصور دوریان گری

شرق بسته شد. روسیاهی سانسور و بستن مطبوعات برای عمله ظلم میماند. اما این حرفهای مدیر مسئول و برخی نویسندگان شرق، مصاحبه گر کم اطلاع، معذرت خواهی ها و اقرارها و آنچه که برخی از به اصطلاح روشنفکران اصلاح طلب و ملی مذهبی در مراسم تدفین شرق نوشته اند، شرم آورتر از بستن روزنامه بوسیله عمال استبداد است. این سخنان گهربار ایشان را نمیتوان به هیچ زبانی ترجمه کرد و در اختیار مجامع حقوق بشری و طرفداران آزادی مطبوعات قرار داد. کدام روزنامه نگار و مبارز حقوق بشری میتواند این حرفهای بی سر و ته را بخواند و متحیر نشود و نگوید که در این کشور بدبخت ما قربانی آنقدر در دستان متجاوز اسیر بوده، آنقدر محکوم به زندگی با قدرت متجاوز بوده که حالا بخشی از هویت متجاوز را در خویش پذیرفته و به هویت خویش پیوند زده است. روزنامه نگاران قربانی قدرت مذهبی متجاوز حالا پیش از آنکه قدرت فرصت و بخت آنها داشته باشد به توجیه تجاوز و سرکوب خویش میپردازند. اصلاح طلبان و ملی مذهبی های ما نیز در معامله «فاستی» خود با شیطان حاکم برای چند صباحی عمر بیشتر برای حاشیه امنیتی که فردا به سرعت ناپدید میشود، هر روز به خدمتی تازه گردن می نهند. از درسهای اخلاقی علی سیدآبادی تا التماسهای زیدآبادی همه اصرار میکنند که به خدا «ما مرده ایم، مرده ی در خون تپیده ایم» و قول میدهیم سکوت کنیم و تعهد میکنیم ادای مرده ها را دریاوریم به شرط آنکه ما را نکشید. این معاملات و تغییر چهره ی آنان پس از بیان هریک خواننده را به یاد تصویر دوریان

گری میاندازد. هربار که آنها توبه و التماس و تسلیم تازه ای را در برابر شیطان از خود مینگارند چون دوریان گری، تصویری که در پستو چهرهء واقعی آنها را نقش زده، بدریخت تر و سالخورده تر میابند. هرچه روح خود را بیشتر و بیشتر تسلیم شیطان میکنند، بهایی گران تر میگردانند. به یاد نظامی که قرنها پیش از این یادآوری کرده بود، «خواری خلل درونی آرد / بیداد کشی زبونی آرد»، دوریان گری ملی - مذهبی ما امروز تنها اسیر زبونی خویش است.

ذهن اسیر و آزادی

برای اینکه ملتی خود را از چنگ دیکتاتوری رها کند باید اول ذهن خود را از اسارت آزاد کند. دموکراسی در دنیای حقیر و خشونت بار بردگان معنایی ندارد. اگر روشنفکران ما میخواهند از شر دیکتاتوری جمهوری اسلامی خلاص شوند باید اول خود با جهان بینی متجاوز و خشن دینی، با کلاهبرداری و زرنگی آخوندی، با فساد مالی و اخلاقی ولایت فقیه خداحافظی کنند. ذهن آزاد میدانند که آزادی و حقوق بشر تجزیه پذیر نیست. ذهنیتی که دیگری را به خاطر تفاوت در جنسیت، هویت جنسی و ترجیح تن، بیمار و هرزه گرد و مساوی با مواد مخدر و بنابراین مجرم میخواند همان ذهنیتی است که در زندانهای سپاه پاسداران و وزارت اطلاعات دانشجویان و فعالان سیاسی را شکنجه میکند. همان تفکری است که بنا به فرمان ولایت فقیه زندانیان سیاسی را قتل عام میکند و از هرگونه اعمال غیرانسانی ابایی ندارد. ذهنیت اسیر، خود ذهنیتی متوهم و متجاوز است. در آینه پرونده ی شرق خطوط این ذهنیت اسیر جامعه روشنفکری ما را بخوبی میتوان بازشناخت.

رامین احمدی

۲۴ آگست ۲۰۰۷